**درس خارج فقه استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات/ استثناء مئونه در زکات**

**14040213**

**جلسه 112**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر روایت صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا و احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا بود بین این دو تا روایت یک نقطه فرق اساسی وجود داشت آن این بود که در روایت تنها احمد بن محمد بن ابی نصر در یک تکه آن نقل کرده بود از این مطلب که:

«لَا تَصْلُحُ قَبَالَةُ الْأَرْضِ وَ النَّخْلِ إِذَا كَانَ الْبَيَاضُ أَكْثَرَ مِنَ السَّوَادِ».

این ذکر شده بود این قید و این قید در روایت صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا نبود ما عرض می کردیم به احتمال زیاد نباید این قید باشد ظاهراً یک مقداری نقل به معنایی که شده و اشتباهی که در نقل شده منشا شده که تصور بشود که نقطه ابهامی که در مسئله هست در این صورت هست در حالی که آن چیزی که این روایت ظاهراً ناظر به او هست می خواهد اثبات کند که مساقات بر زمین هم صحیح است مساقات بر زمین نه قسم خاصی از مساقات صحیح هست یا صحیح نیست.

 خب در جلسه قبل یک نکاتی را آنجا عرض کردیم ادامه آن بحث را دنبال بکنیم ببینید من عبارتی را از **کتاب خراج ابی یوسف** یادداشت کردم می خواهم برای شما بخوانم از این عبارت استفاده می شود که **اولاً** در بحث خراج یک نکته ای که مورد بحث بوده بحث اصلاً مساقات خودش صحیح است یا صحیح نیست یک مرحله **مرحله دوم** اینکه اگر مساقات صحیح است زمین هم در مساقات می تواند بر آن مساقات بشود الان مساقات یا آن هم صحیح نیست حالا من این عبارت را می خوانم عبارت خراج ابی یوسف می گوید

 فصل فی إجارة الأرض البیضاء و ذات النخل: مراد از اجاره ارض بیضاء و ذات نخل این است که حالا عبارتهای بعدی یک قدری روشن می شود که مراد از این اجاره ارض بیضاء و ذات نخل چیست می و سألت یا أمیر المومنین عن المزارعة فی الأرض البیضاء بالنصف و الثلث از مجموعه این عبارت استفاده می شود یک چیزی که مسلم بوده در میان همه فِرَقی که اینجا ابویوسف آنها نازل هست همه فقهایی که نازل هست بحث مضاربه است مضاربه مشروعیتش مسلم بوده خب از قدیم هم مضاربه بوده حتی ابوطالب مضاربه می کرده نمی دانم خدیجه مضاربه می کرده مضاربه خیلی اسم شایعی بوده اما اینکه مزارعه صحیح است یا صحیح نیست مورد بحث بوده مزارعه در واقع همان زمین خالی است که می دهند برای اینکه در آن بکارند و بعد برداشت کنند در واقع قبالة الارض البیضاء به یک معنا می تواند مزارعه باشد اجارة الارض البیضاء که گفتم

شاگرد: همان اجاره است؟

استاد: اجاره به آن معنا حالا اسمش را هر چه می خواهید بگذارید من به الفاظ کار ندارم اینکه زمین را واگذار کنیم به کسی که در این زمین کشت کند و در مقابل محصولی که از این زمین استخراج می شود سهمی را مالک دریافت کند این مورد بحث هست یکی مزارعه یکی هم مساقات مورد بحث است که اصلاً مساقات ذاتاً جایز است یا جایز نیست آن هم دو مرحله. این دو تا. یکی هم این دو را تا با همدیگر حالا من عبارت را بخوانم تا ملاحظه بفرمایید

و سألت یا أمیر المومنین عن المزارعة فی الأرض البیضاء بالنصف و الثلث فإنّ أصحابنا من أهل الحجاز و أهل المدینة علی کراهة ذلک و إفساده

عرض کردم کراهت به معنای حرمت اینجا به کار می رود و یقولون: الأرض البیضاء مخالفة للنخل و الشجر و لا یرون بأساً بالمساقاة فی النخل و الشجر بالثلث و الربع و أقلّ و أکثر، فقهای حجاز و مدینه مزارعه را جایز نمی دانند ولی مساقات را به اصطلاح جایز می دانند می گوید و أمّا أصحابنا من أهل الکوفة فاختلفوا فی ذلک، فمن أجاز المساقاة فی النخل و الشجر منهم أجاز المزارعة فی الأرض البیضاء بالنصف و الثلث، و من کره المساقاة منهم فی النخل و الشجر کره المزارعة فی الأرض البیضاء بالنصف و الثلث، و الفریقان جمیعا من أهل الکوفة یرونها یرونها من نوشتم ولی احتمالاً باید یرونهما باشد یعنی ارض بیضا را با ارض ذات نخل و نخل و شجر اینها همه دو شی را یکسان می داند یرونها هم می شود یعنی همه اینها را یرونها کل ارض بیضا و نخل و شجر همه را با هم من أفسد المساقاة أفسد الأرض؛ یرونهما که می گفتم مراد مساقات و ارض است ، و من أجاز المساقاة أجاز الأرض

بعد خود ابویوسف می گوید «قال أبویوسف: فأحسن ما سمعناه فی ذلک و الله أعلم أنّ ذلک کلّه جائز مستقیم صحیح، و هو عندی بمنزلة مال المضاربة می گوید که مزارعه و مساقات به منزله مضاربه است کان مسلم است اشکالی که اینجا وجود دارد اشکال جهالت است مقدار سود مشخص نیست ولی همچنانکه مضاربه هم مقدار سود مشخص نیست همین هم در اینجا اشکالی هم نیست و هو عندی بمنزلة مال المضاربة قد یدفع الرجل الی الرجل المال مضاربة بالنصف و الثلث فیجوز و هذا مجهول لا یعلم ما مبلغ ربحه لیس فیه اختلال بین العلماء فیما علمت. «اختلال»من نوشتم و شاید هم «اختلاف» باشد اختلال هم می شود یعنی علما هیچ وقت مضاربه را مختل نمی دانند ناصحیح نمی دانند لیس فیه اختلال یعنی در مضاربه در مال المضاربه بین علما بنابر نظر علما اختلالی نیست که فیما علمت، و کذلک الأرض عندی هی بمنزلة المضاربة: الأرض البیضاء منها و النخل و الشجر سواء» .همه اینها مثل هم هستند و همه اینها صحیح هستند بعد می گوید قال: و کان أبوحنیفة رحمه الله ممّن یکره ذلک کلّه فی الأرض البیضاء، و فی النخل و الشجر بالثلث و الربع و أقلّ و أکثر خلاصه هم مزارعه را اشکال می کرده هم مساقات را اشکال می کرده و کان ابن أبی لیلی ممّن لا یری بذلک بأساً. بعد می و احتجّ أبوحنیفة و من کره ذلک بحدیث. روایتی را ذکر می کند می گوید و کانوا یحتجّون أیضا فی المزارعة بالثلث و الربع چون ابوحنیفه هم مزارعه را اشکال می کند هم مساقات را. اول یک استدلال عام دارد و کانوا یحجتوا. یتحجون باید باشد من یحتجوا نوشتم و کانوا یحتجّون أیضا فی المزارعة بالثلث و الربع بحدیث جابر عن رسول الله صلّی الله علیه و سلّم أنّه کره المزارعة بالثلث و الربع. بعد ادله من أجاز المزارعه و المساقاة را ذکر می کند و أمّا أصحابنا من أهل الحجاز فأجازوا ذلک علی ما ذکرت لک که مزارعه و مساقات را کان جایز می دانند و ادله را ذکر می کنند

 آن چیزی که این روایت امام علیه السلام مطرح کرده می تواند اصل تصویب قباله باشد نه قبالة الارض اصل مساقات. مساقات می گوید جائز است تمسک به روایت خیبر آن خیلی رند و سر راست است یک طور دیگر اینکه نه می خواهد مزارعه را هم تصویب کند که آن ارض بیضایی هم که اینجا هست را آن را هم تصویب کند البته آن مشکل هست که داستان خیبر را شاهد بر تصویب مزارعه قرار بدهیم چون ارض بیضا را یک موقعی همراه با آن زمین های عرض کنم نخل کل این را واگذار می کنیم نه واگذار می کنید برای اینکه آن زمینهای خالی را هم بکارند و از آن زمینها در کل این مجموعه را بما فیه نخل واگذار به آنها می کنید به این معنا خب اینکه خیبر مزارعه ای هم در خیبر صورت گرفته باشد خیلی روشن نیست آن مقداری که آن مقداری که در خیبر مطرح هست بحث مساقاتش است که خود نخل را هم واگذار کردند و بحثهایی در مورد خرص عبدالله بن رواحه و امثال اینها من تصور می کنم اصل لاتصلح قبالة الارض و النخل مراد اصل القباله است یعنی آن معنای عام مضارع و مساقات است آنهایی که به نحو عام اینها را انکار می کند نه کسانی که بین ارض. یعنی ناظر به آن فتوای عرض کنم اهل حجاز و اهل مدینه نیست که ارض بیضا را. تفصیل قائل هستند بین ارض بیضا و نخل و شجر. نخل و شجر را صحیح می دانند ارض بیضا را صحیح نمی دانند نه کل اینها آن کسانی که اصلاً مضارع و مساقات به طور عام. اینکه ارض پایش وسط آمده به خاطر این است که ناظر به فتوای اهل کوفه باشند که اهل کوفه یعنی بیش از همه ابوحنیفه ابوحنیفه ارض بیضا و نخل و شجر اینها را هم جایز می داند که ابوحنیفه در زمان امام رضا و اینها ناس را هم اطلاق کرده چون زمان امام رضا می گوید فتوای شایع. خود ابوحنیفه فقیه عراق بوده در عراق خیلی گسترده بوده فتوای او و اینها ولی ابوحنیفه خودش حکومتی نبوده ولی بعد از ابوحنیفه قاضی ابویوسف و امثال اینها که مطرح می شوند آنجا فتوای ابوحنیفه خیلی فراگیر می شود البته از این عبارت استفاده می شود ابویوسف خودش عقیدش با عقیده عرض کنم ابوحنیفه تفاوت داشته ولی به هر حال به احتمال زیاد همان فتوای ابوحنیفه در زمان امام رضا خیلی گسترش داشته . در واقع می خواهم عرض کنم ظاهراً ناظر هست این روایت به رد فتوای ابوحنیفه به رد فتوای ابوحنیفه که ابوحنیفه کلاً هم مزارعه هم مساقات را ناصحیح دانسته اینها را یک حکم واحد برای آنها قائل شده گفته اصلاً کان مجهول است . اصل استدلالش هم به خاطر مجهولیت هست خب امام علیه السلام می گوید در زمان پیغمبر بحث خیبر مسلم است این خیبر دلیل بر جواز مساقات هست

 حالا عرض کنم خدمت شما این سوال در مورد مساقات یا مزارعه در روایاتی از امام باقر علیه السلام هم بوده یعنی از همان در زمان امام باقر هست این بحث جدی است یکی از کسانی که در این منابع عامه هم خیلی تاکید دارند به روایتش در این بحث، امام باقر است همین در خراج ابویوسف هم به روایت امام باقر خیلی تاکید دارد چند تا روایت از امام محمد باقر آورده در امالی. حالا اول این خراج ابویوسف را بگویم در خراج ابویوسف جز ادله ای ذکر می کند برای تجویز مساقات این روایت است «قال: حدّثنا عمر بن دینار قال: جلسنا إلی أبی جعفر (مراد امام باقر است) فسأله رجل من القوم عن قبالة الأرض و النخل و الشجر، این قبالة الارض و النخل و الشجر مراد این مزارعه و مساقات است چون عرض کردیم اهالی کوفه مزارعه و مساقات را حکم واحد قائل بودند این باطل می دانستند هر دو را البته اختلافی بود این طور نبود که بین اهل کوفه یک اتفاق نظر بوده یا هر دو صحیح است یا هر دو باطل است تعبیری که بود که ابویوسف تعبیر می کرد یا هر دو را صحیح می دانستند یا هر دو را باطل می دانستند این تفصیل بین ارض بیضا و عرض کنم مساقات این تفصیلی است که مال اهل مدینه و اهل حجاز و آنها بوده و الا اهل کوفه. من می خواهم عرض کنم روایت ناظر به آن فتوای اهل کوفه است نه ناظر به آن فتوای اهل حجاز.

 بعد می گوید قال: حدّثنا عمر بن دینار قال: جلسنا إلی أبی جعفر فسأله رجل من القوم عن قبالة الأرض و النخل و الشجر، فقال: کان رسول الله صلّی الله علیه و سلّم یُقَبِّل خیبر من أهلها بالنصف و یقومون علی النخل یحفظونه این اصلاً آن چیزی که در این استدلالات مطرح نیست ارض بیضا در آن نیست این ارض بیضا این وسط چه هست و این ناظر این تکیه قضیه روی ارض نیست تکیه قضیه روی همین بحث مساقات است یا مساقات صحیح است یا صحیح نیست . عرض کردم اسم ارض هم به میان آمده چون بین مساقات و مزارعه جوازاً و منعاً فرق نمی گذاشتند این که عرض کردم یحفظونه و یسقونه و یلقحونه فإذا بلغ أدنی صرامه أدنی صرامه من در مورد خرص مطرح می کردم بعضی از روایات صرم هست بعضی روایتها خرص ما توضیح می دادیم که ظاهراً مراد جمع بین اینها این است که مراد از صرم اولین زمان صرم است که اولین زمان صرم با خرص با زمان به اصطلاح خرص یکی می شود و اینها این هم موید همان مطلبی است که ما قبلاً گفتیم. من ندیده بودیم عبارت را ولی این هم موید آن مطلب است می گوید فإذا بلغ أدنی صرامه یعنی آغاز اول صرام بعث عبدالرحمن یعنی زمانی که می توانسته صرام صورت بگیرد یعنی اول رسیدن اول النخل تعبیری که در برخی از روایاتهای دیگر هست بعث عبد الرحمن بن رواحة فخرص علیهم ما فی النخل فیتولّونه آنها عهده دار این نخل می شدند فیتولّونه و یردّون علی النبی صلی الله علیه و سلم الثمن بحصّة النصف من الثمره قیمتش را به مبلغ حالا ثمن حالا قیمتش حالا نمی دانم ثمن معنایش به این است یا عرض کنم یعنی به اندازه آن بیست هزار آن مقداری که نصف محصول هست آن را به پیغمبر می دادند فاتوة فی بعض تلک الاعوام، فقالوا: انّ عبدالله بن رواحة قد جار علینا فی الخرص، فقال رسول الله ص: «نحن نأخذه بخرص عبدالله شما می گویید که این ظلم کرده خب ما قبول می کنیم که این مبلغی که تعیین کرده به شما بدهیم آن وقت در اختیار ما بگذارید ما خب چیز می کنیم و محصول که درآمد آن مقدار را به شما می دهیم «نحن نأخذه بخرص عبدالله و نردّ علیکم الثمن بحصّتکم من النصف» فقالوا بأیدیهم هکذا یک چیزی اینجا هست هم در این روایت است هم یک روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده بحث عقد الثلاثین است در روایتها گاهی اوقات با دستهایشان عددها را نشان می دادند مثلاً نمی دانم حالا الان چطوری است من دلم می خواست مراجعه کنم یادم رفت مراجعه کنم این بحث عقد ثلاثین را . هست در بعضی منابع مثلاً فرض کنید این (نشان دادن استاد با دست) یک باشد دو باشد سه باشد دو یکی هست همین طور رقمهای مختلف مثلاً عقد بیده تسعین یعنی با انگشتان خود عدد تسعین را نمایش داد اینها گاهی اوقات با انگشتان اینها خیلی وقتها احتمالاً مثلاً این طوری من حدس می زنم گاهی اوقات چون تاجر بودند عربها خیلی وقتها مثلاً با صاحب مغازه با شاگرد خود می خواسته یک رقم را رد و بدل کند طوری که مشتری نفهمد صاحب مغازه با انگشتها یک چیزی که به شاگرد که مشتری آمده و دارد با شاگرد معامله می کند نمی بیند این را با دستانش یک چیز نشان می دهد می گفته که چه مبلغی این را برای تو بفروشم امثال اینها و انگشتها فکر می کنم این علائم به خاطر این است که بدون اینکه اشخاص بفهمند با انگشتان یک چیزی را رد و بدل بکنند عقد ثلاثین نمی دانم علامتش چه شکلی است هم در این روایت هم در روایت بعدی از امام باقر هست. عقد ثلاثین نشانه تایید بوده فرض کنید الان گاهی اوقات این شکلی می کنند مثلاً ممکن است این نشان چیز باشد یعنی احسنت احسنت باری کلا این شکلی تاییده باشد این را مراجعه کنید ببینید رفقا

شاگرد: عدد شصت نشانه تایید است

ما الان مثلاً این شکلی تایید می کنند (نشان دادن با دست) این مرسوم است ممکن است آن زمان هم بوده. البته نکته ای هست چرا 60 ، عدد تایید هست نکته تاریخی است که چطور شده شصت عدد تایید هست داستانی هست داستان آن را مراجعه کنید در گوگل که چرا عدد شصت تایید شده در کشورهای اروپایی این را من می خواستم مراجعه کنم که ببینم به چه شکلی تایید می کردند و امثال اینها این فی بالاخره یک چیزی بوده نمایشی فرض کنید مثلاً الان این طوری را علامت پیروزی قرار می دهند حالا مراجعه کنید ببینید چی هست این هم می گوید فقالوا بأیدیهم هکذا -و عقد بین دور ثلاثین عدد ثلاثین را با عقد الإنامل اصطلاحاً حساب عقد الأنامل به آن می گفتند به حساب عقد الأنامل عدد سی را همگی نشان دادند و گفتند که هذا الحق بهذا قامت السماوات و الارض. لا، بل نحن ناخذه، فتولّوا النخل، و تولّوا علی رسول الله ص بحصّة النصف این یک روایتی از امام باقر است.

 **روایت دیگری** باز هم آن هم از امام باقر است

«قال: و حدّثنا الحجّاج عن ابی جعفر عن النبی ص أنّه أعطی خیبر بالنصف». بالنصف معامله کردند

خب این یک **روایت دیگری است در امالی احمد بن عیسی** امام زیدیه جلد دو صفحه دویست آن روایت این است عن عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ، عن أَبِي جَعْفَرٍ ع این عمر بن ذر و عمر بن زیاد را با همدیگر نگاه بکنید ببینید اینها چه کسانی هستند من یادم احتمال می دهم اینها با همدیگر ارتباط داشته باشند چون روایتهای آنها خیلی شبیه هم است عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ، عن أَبِي جَعْفَرٍ ع: أنّه سُئِل عَنْ قُبَالَةِ الْأَرَضِ وَالنَّخْلِ همان سوالی که مطرح شده فَقَالَ: إنَّ النَّبِی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کَانَ يَقْبَلُ خَيْبَرَ بِالنِّصْفِ يَقُومُونَ عَلَى النَّخْلِ فَيَسْوقُونَه حالا اینجا یسوقونه هست ولی یَسقَونهُ باید باشد کما در آن نقل خراج ابویوسف است یسوقونه خیلی تناسب ندارد نخل را آبیاری آن هست اصلاً مساقات هم از همین کلمه سقی که عمده آن آبیاری بشود یسقونه باید باشد من یسوقونه یادداشت کردم و یَلحَقونه این یَلحَقونه هست یُلقِحونه باید باشد لقاح و امثال اینها و یَحفَظونه اینها عبارتهایش شبیه هم است فقط عرض کنم یک مقدار اینها باید غلطهای نسخه ای باشد فَإِذَا أَيْنَعَ صُرَامُهُ آنجا « بلغ أدنی صرامه» أینع صرامه یعنی قرب صرامه ولی آن بلغ أدنی صرامه مراد از أینع صرامه باید بلغ أدنی صرامه باشد با توضیحاتی که قبلاً گذشت یعنی اولین مرحله صرام نه نزدیکی آن صرام نهایی ، بَعَثَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ رَوَاحَةَ، فَخَرَصَ عَلَیهم وَ رَدَّ إلَیهم بِحِصَّتِهِ النِّصْفِ، فَأَتَوْا النَّبِی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَعْوَامِ فَقَالُوا: إِنَّ قَد زَادَ عَلَینا عَبْدُ اللَّهِ فِي الْخَرْصِ، فَقَالَ النَّبِی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَنَحْنُ نَأْخُذُ بِخَرْصِ عَبْدِ اللَّهِ فِي الْخَرْصِ، وَنَرُدُّ عَلَيْكُمُ النِّصْفَ بِحِصَّتِكُمُ»، فَعَقَدَوا ثَلَاثِينَ، یعنی با انگشتان خود عدد سی را نمایش دادند عقدوا ثلاثین یعنی این. فَقَالُوا بِهَذَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَ اَخَذُوا بِقَولِ عَبْدِ اللَّهِ فِي الْخَرْصِ

بعد در همین امالی احمد بن عیسی یک روایت دیگر هم از امام صادق نقل کرد می خواهم بگویم همه این بحثها که هست بحث سر اصل مساقات است اصل مساقات نه مساقات خاص مثلاً بیاضش اکثر من سواد باشد اصلاً این سوالات و چیزها مطرح نیست و عرض کردم بحث خیبر هم آن قید و خصوصیت را هیچ اثبات نمی کند به هیچ وجه **بنابراین به نظر می رسد سوال از اصل صحت مساقات بوده** سوال یک مقداری این عبارت با عبارتهای روز قبل من فرق دارد می خواهم بگویم حتی اصلاً قبالة الارض نیست اصلاً اصل مساقات. اشکال مال اصل مساقات بوده

روایت امام صادق علیه السلام: «عن حسن بن صالح قال سالت جعفر بن محمّد عن قبالة الأرض بالثلث و الربع قبالة الارض مراد نه ارض بیضا هست اعم از زمین خالی یا زمین ذات النخل فقال: لا بأس به نحن نسأله و قال قد أعطی رسول الله ص خیبرَ أهلَها بخَبْرٍ. قال محمّد محمد یکی از راویان سند است یعنی بخَبْر: شَطْرُ ما یخرج من الأرض خبْر یعنی نصف می گویند این خبْر از همین خیبر گرفته شده چون نصف نصف بوده از کلمه خیبر کلمه خبر گرفته شده یعنی بشَطْر بنصف امثال اینها

 بنابراین محصل عرض من این است که آن چیزی که ظاهراً در این نقل هست همان نقل صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر نقل باهم آن نقل این هم موید همین است که احتمالاً احمد بن محمد بن ابی نصیر بعدا فاصله افتاده بوده. نقل اصیل همان نقل صفوان و احمد بن محمد بن ابی نصر با هم بوده که برای علی بن احمد بن اشیم ذکر کرده بوده بعد یک مقدار سنش بالا رفته بعدا احمد بن محمد بن ابی نصر وقتی می خواسته ذکر بکند یک تصور معنایی. عرض کردم اینکه بیشتر باشد بیاضش از سوادش هست در کلمات ولی روایت ناظر به آن فرض نیست یعنی دو تا شبهه در ذهن بوده امر محمد بن ابی نصر بعدا خیال کرده که آن روایت که شنیده بوده مربوط به آن شبهه دیگر بوده در حالی که ناظر به اصل شبهه مساقات و جواز مساقات بوده که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام هم قبل از امام رضا به جوازش حکم کرده بودند امام رضا هم می خواهد به جوازش حکم کند استناداً الی قضیه خیبر که خیلی واضح است.

 حالا اینها همه یک بحث فقه الحدیثی روایت بود بحث عمده آن بحثی است که آقای هاشمی اینها همه مقدمه بود برای بحث آقای هاشمی که آقای هاشمی می خواهند بگویند که این مربوط به حق السلطان نیست این مربوط به حق الامام است و حق الامام غیر از حق السلطان است. این را ملاحظه بفرمایید این را بعداً صحبت خواهیم کرد بعدازظهر غیر از آن سوالاتی که به دوستان دادیم ادامه بحث آقای هاشمی را هم دنبال خواهیم کرد

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد